

چشم‌اندازی از رویکردهای نقد نوین؛ بررسی و نقد کتاب *مناهج النقد المعاصر*

آزاده منتظری*

چکیده

نقد نوین، همگام با رشد و پیشرفت علوم و دانش‌های انسانی در کشورهای غربی و پیرو داد و ستدهای فرهنگ‌های مختلف با یکدیگر به فرهنگ عربی راه یافت و ناقدان عربی را بر آن داشت تا از جدیدترین نتایج نقد جهانی بهره‌جویند، برخی چنان مسخ محصولات نقد غربی شدند که میراث نقد اصیل خود را که از دیرباز به آنان رسیده بود به طور کامل وانهادند اما گروهی دیگر چون صلاح فضل، پژوهشگر و ناقد بنام مصری با نگاهی تیزبینانه و خردمندانه در جهت معرفی نتایج پژوهش‌های نقدی و کاربردی سازی آن در تمام سطوح جوامع عربی برآمد و نتایج تلاش‌های ناقدان عربی قدیم و جدید را نیز زیر ذره بین خود داشت. در همین راستا، این جستار، کتاب "مناهج النقد المعاصر" اثر صلاح فضل را به شیوه تحلیل کمی و کیفی مورد کنکاش قرار داده و نقاط قوت و ضعف محتوایی و شکلی اثر مذکور را ارزیابی کرده است؛ کتاب مذکور به لحاظ فقدان ارجاعات و استناد دهی، به شیوه‌ی آکادمیک تألیف نشده بلکه به شیوه‌ی ای است که نویسنده آن را "نگارش شفاهی" نام نهاده و از اسلوب نگارش طه حسین و محمد مندور که مورد اقبال خوانندگان عرب قرار گرفته، تاثیر پذیرفته است، از این رو نویسنده به فهم صحیح، ساده و سهل الوصول محتوای نقدی این کتاب توسط خواننده اهتمام بسیار ورزیده است.

کلیدواژه‌ها: مناهج النقد المعاصر؛ نقد نوین؛ صلاح فضل؛ نگارش شفاهی.

* استادیار گروه عربی دانشگاه قم. azade.montazeri@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۲/۱۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۴/۱۱

۱. مقدمه

صلاح فضل نویسنده و منتقد ادبی مصری در مقدمه کتاب "مناهج النقد المعاصر" بر این باور است که رسالت فرهنگی و روشنگرانه نقد معاصر در همه جوامع به ویژه جوامع عربی دقیقاً همان چیزی است که پایه گذاران و سردمداران نظریه های نقدی مد نظر داشتند؛ اینکه نگرش نقدی در همه ابعاد سیاسی، اجتماعی و فرهنگی به شکل قدرتمندی به کار گرفته شود و توسعه یابد و با رها شدن از قید و بند تئوریا و نظریه های سنگین و پیچیده، در مسیر رشد و همگام با علوم انسانی قدم بردارد که در این صورت است که نقد با اندیشه های بشری بیش از پیش پیوند برقرار می کند و بسیاری از گره های ناگشوده را می گشاید (فضل، ۲۰۰۲: ص ۷).

این در حالی است که ظاهراً برخی از منتقدین حرفه ای نسبت به نقد معاصر چندان خوش بین نبوده؛ به عنوان مثال سوزان سانتگ در سال ۱۹۶۴ م در مقاله ای تحت عنوان "در رد تفسیر" آشکارا انواع نقد معاصر را که به اعتقاد او در حقیقت جای یک اثر هنری را اشغال می کند به شدت مورد انتقاد قرار داد و نیز به اعتقاد او تحلیل انتقادی حرمت اثر هنری را از بین می برد. او هنر را روحی سرکش و خلاق می بیند که سرشار از نیرو و احساس است. از دید او نقد، یا حداقل بخش اعظم آن - یک فعالیت ذهنی خشک و بی روح است، و هدف آن کنترل و تسلط بر هنر، و شیوه آن تقلیل اثر هنری به محتوا و سپس تفسیر آن است؛ از دید او تفسیر از جان هنر می کاهد و همچنین استفاده از شیوه های نقدی در طول دهه های متمادی توسط منتقدان حرفه ای بی شک زیان آور بوده است. او در پایان مقاله اش اعلام می دارد که به جای علم تفسیر متن، به شیفتگی هنر نیازمندیم. (گورین، ۱۳۸۸: ص ۱۱).

از این رو در خور این جستار است که به ذکر مقدمه ای بر نقد و برخی مقوله های مرتبط با آن بپردازد و شاید طرح و شرح این مفاهیم از نگاه نویسنده اثر، د. صلاح فضل در مصاحبه ای که با نشریه "الصحافه" در تاریخ ۱۱ فوریه ۲۰۱۱ در سفرش به مصر انجام داده است چندان بی مناسبت نباشد؛ او در پاسخ به این سوال که نقد چیست؟ و اینکه آیا نقد فن است یا علم؟ به طور کلی نکات زیر را بر می شمارد:

نخست اینکه: در تاریخ همه فرهنگها به علاوه فرهنگ عربی، ناقدان برجسته و حقیقی بسیار اندک هستند، اما ناقدانی که بر اساس ذوق و عواطف شخصی خود بدون در نظر گرفتن اصول و شیوه های نقد ادبی به تحلیل و نقد آثار هنری پرداخته اند غیر قابل شمارش هستند.

دوم اینکه: ناقدان حقیقی رسالت بسیار مهم و پیچیده‌ای بر عهده دارند زیرا آنان باید اصول و قوانین درونی حاکم بر آثار ادبی را دریابند، فرزند زمان خود باشند و استراتژی نوآوری یک اثر ادبی را به درستی فهم، تحلیل، توصیف و تبیین کنند و الگوهای فرهنگی و زیبایی‌شناسانه و متمدانه آثار ادبی را به تصویر کشند نه اینکه در صدد ترسیم الگوهای برتر اخلاقی برای خوانندگان خود برآیند چنان‌که گویی اثر ادبی، در حکم موعظه‌ی اخلاقی است و بس. ارتباط بین ناقد و پدیدآورنده اثر ادبی، ارتباطی فعال و دوسویه است و غرض ناقد از نقد اثر، صدور حکم بر آن نیست بلکه توصیف و معرفی آن است.

سوم: نقد، هم علماست و هم فن؛ علم است از آن جهت که نقد، به خودی خود به وجود نمی‌آید بلکه محصول تجارب و آگاهیهای فلسفی، زبانی، هنری، بیانی و شناخت مکاتب نقدی و نظریات علمی در هر دوره‌ای است. مکاتب نقدی مانند هر نظریه علمی دوران فراز و فرود دارد که در دوره‌ای مشخص در محافل علمی با اقبال عمومی روبرو می‌شود اما گاهی با طرح نظریه‌ای جدید که صحیح‌تر است، مردود شناخته و تکذیب شده، از گردونه خارج می‌شود و این رخداد اینچنین برای نظریه‌های بعدی و بعدی تکرار می‌شود و مشابه آن نیز برای مکاتب و شیوه‌های نقدی نیز اتفاق می‌افتد. شایان ذکر است که شیوه‌های نقدی در دوره معاصر، علمی‌تر از گذشته هستند زیرا سروکار آن با پیکره اثر ادبی است که از جنس زبان می‌باشد در حالی که در گذشته نقد اثر بیش از هر چیز تحت تأثیر شرایط اجتماعی اثر و یا عواطف شخصی ناقد می‌بود. علمی بودن نقد بدین معنا است که نقد روشمند است و همگام با پیشرفتهای علمی علوم مرتبط با نقد مانند زیبایی‌شناسی، زبان‌شناسی، روانشناسی، و انسان‌شناسی حرکت می‌کند و این بدین معنا نیست که ناقد از معادلات ریاضی و یا تفکر انتزاعی و یا زبان و بیانی نازیبا بهره‌گیرد زیرا ناقد باید با بیانی زیبا، زیباییهای اثر ادبی را تحلیل کند و چگونه ممکن است ناقدی که هیچ حظی از ادبیات نبرده است زیبایی‌های اثر را دریابد و به خواننده بشناساند. ناقدی که طریقه اعمال دو شیوه‌ی علمی و ادبی را در یک اثر ادبی نمی‌داند، بدون تردید خوانندگان خود را نیز از دست خواهد داد و حس بی‌زاری و انزجار آنان را از آثار ادبی بر می‌انگیزاند، پس بنابراین ناقد باید در آن واحد هم عالم به مکاتب نقدی باشد و هم ادیب و هنرمند. (الخلیل، ۲۰۰۶، لا یمکن للقیح أن یشرح

الجمال، <http://www.alsahafasd.net/details.php?articleid=22158>)

در این راستا این پژوهش بر آن است تا کتاب "مناهج النقد المعاصر" را که مجموعه‌ای از سخنرانیهای دکتر صلاح فضل در جمع دانشجویان تحصیلات تکمیلی

است (فضل، ۲۰۰۲: ص ۵) با روش تحلیل کمی و کیفی مورد بررسی و تحلیل قرار داده و نقاط قوت و ضعف این اثر را بیطرفانه و بدون هر نوع جانبداری له و یا علیه نویسنده به کنکاش گذارد و در پی یافتن پاسخی مناسب و درخور برای این دو پرسش برآید که:

۱. نقاط قوت و ضعف شکلی و محتوایی کتاب "مناهج النقد المعاصر" اثر دکتر صلاح فضل چیست؟

۲. تلاش‌های نویسنده اثر مذکور در جهت ارائه شیوه‌های نقد معاصر جهانی و عربی به مخاطبین خود تا چه حدی موفقیت آمیز بوده است؟

۳. آیا روح نقد عربی بر کتاب «مناهج النقد المعاصر» حاکم است یا خیر؟

۱-۱ پیشینه پژوهش

در ارتباط با رویکردهای نقدی نوین کتابها و آثار متعددی رشته تحلیل در آمده، که از میان جدیدترین آثار تالیفی و یا ترجمه‌ای به زبان فارسی موارد زیر قابل ذکر است:

- کتاب اتجاهات نقدية حديثة و معاصرة (۲۰۰۳-۲۰۰۴) تالیف د. وائل برکات و د. غسان زید که توسط دانشگاه دمشق منتشر شده است و تقریباً همه رویکردهای نقدی را به طور نسبتاً کامل و مفصل پوشش داده است ضمن اینکه نویسندگان محترم این کتاب، رویکردهای جامعه‌شناختی و روانشناختی را تحت عنوان مناهج نقدی نوین ذکر کرده‌اند.

- کتاب درآمدی بر شیوه‌های نقد ادبی (۱۳۸۸ش) تالیف: ویلفرد گوریون و ترجمه د. فرح بخش و حیدری مقدم که به شیوه‌ای کاربردی و قابل فهم اکثریت رویکردهای نقدی را مورد تحلیل و بررسی قرار داده و در تعدادی از موارد نحوه کاربرد برخی از این رویکردها را در نقد آثار نشان می‌دهد.

- کتاب «ساختار و تأویل متن» (۱۳۹۲ش) تالیف: احمدی که به تحلیل و تفسیر مفصل رویکردهای نقدی متن محور و خواننده محور می‌پردازد.

- کتاب مناهج النقد الأدبی العربی المعاصر (۱۳۹۳ش) از حمیدیان که با همکاری دانشگاه اصفهان و انتشارات سمت منتشر شده است و به شیوه‌ای نسبتاً موجز به برخی از رویکردهای نقدی نوین (نظری و عملی) اشاره کرده است.

- کتاب «بلاغه الخطاب و علم النص» (۱۹۹۲م) از صلاح فضل که به تحلیل و کنکاش رویکردهای متن محور می‌پردازد.

شایان ذکر است که مقالات علمی فراوانی درباره هر رویکرد تالیف شده است که از میان آنان عناوین زیر قابل ذکر است:

چشم‌اندازی از رویکردهای نقد نوین؛ بررسی و نقد کتاب ... ۲۳۵

- «النقد الاجتماعي للأدب نشأته و تطوره» (۱۳۹۱ش) تألیف: منتظری و خاقانی که در فصلنامه الإضاءات النقدية منتشر شد که در این مقاله فقط به رویکرد جامعه‌شناسانه پرداخته شده است.

- «النقد التحليل النفسي» (۱۹۹۷م) تألیف: مارسیل مارینی که در مجله عالم المعرفة منتشر شده و رویکرد روانشناسانه را مورد تحلیل قرار می‌دهد.

- «هر متن ناتمام است (سیری در پدیدارشناسی نظریه دریافت مخاطب)» (۱۳۸۲ش) تألیف‌نظری زاده که به نقد پدیدارشناسی و نظریه‌های خواننده محور می‌پردازد.

۲. تحلیل کمی کتاب *مناهج النقد المعاصر*

چاپ نخست کتاب "مناهج النقد المعاصر" اثر دکتر صلاح فضل، که توسط انتشارات میریت للنشر و المعلومات قاهره در سال ۲۰۰۲م منتشر شده است طبق آنچه در فهرست کتاب آمده در چهار عنوان اصلی تألیف شده است که عبارتند از "مفهوم المنهج"، "منظومة المناهج التاريخية"، "منظومة المناهج الحدائیه" و "القرن الذهبي للنقد الأدبی".

۲-۱ گزارش اجمالی محتوای کمی: عناوین اصلی و فرعی

مبحث نخست کتاب "مفهوم المنهج" هیچ عنوان فرعی دیگری ندارد. مبحث دوم "منظومه المناهج التاريخية" مشتمل بر سه فصل است که عبارتند از: المنهج التاريخي، المنهج الاجتماعي و المنهج النفسي الأثر بولوجی. اما مبحث سوم کتاب "منظومة المناهج الحدائیه" که به عبارتی مهمترین، پر حجم ترین و شاید پرکاربردترین بخش کتاب به شمار می‌آید مشتمل بر شش فصل است: ۱. المنهج البنیوی ۲. المنهج الأسلوبی ۳. المنهج السیمیولوجی ۴. التفکیکیة ۵. نظریات التلقى و القراءة و التأویل ۶. علم النص. مبحث چهارم کتاب "القرن الذهبي للنقد الأدبی" مشتمل بر سه عنوان فرعی است: أ. جیل الأساتذة ب. نقاد الأدب ج. نقاد الحدائیه.

در مبحث نخست کتاب که بی‌شبهت به پیشگفتار کتاب نیست، نویسنده به تعریف لغوی و اصطلاحی "منهج" می‌پردازد؛ اینکه منهج در لغت به معنای روش و شیوه بوده و در اصطلاح؛ یا در ارتباط با منطق تعریف می‌شود که به معنای شیوه‌ی عقلی و منطقی است که به نتایج مشخصی می‌انجامد و یا در ارتباط با جریانهای علمی دوره معاصر تعریف می‌شود اینکه؛ ضمن عقلانی بودن، به واقعیتها، دستاوردها و قوانین مربوط به آنها نیز تکیه دارد، سپس "منهج نقدی" مشتمل بر دو قسم شده: الف: منهج نقدی عام که بر اساس آن،

ناقد می‌تواند همه شاخه‌ها و زیرمجموعه‌های علوم انسانی را مورد بررسی و نقد قرار دهد. ب: منهج نقدی که به تحلیل موضوعات ادبی و انواع اشکال گوناگون آفرینش‌های ادبی بوده می‌پردازد (فضل، ۲۰۰۲: ۵-۱۱).

در این راستا هر منهج نقدی ادبی باید در ادبیات نظریه‌ای داشته باشد؛ اینکه سوالاتی اساسی و عمیق طرح کند و برای دادن پاسخ مناسب به آنها بکوشد بنایی استوار و کامل ایجاد کند که مهمترین این سوالات عبارتند از اینکه: ادبیات چیست؟ و ارتباط ادبیات به جامعه، زندگی اجتماعی، پدیدآورنده اثر و مخاطب آن چیست؟ بنابراین منهج نقدی عبارت است از شیوه‌ای که میزان هماهنگی و همخوانی نظریه ادبی را با اصول و قوانین آن می‌سنجد و در طی این فرایند از ابزارهایی چون اصطلاحات تخصصی خود بهره می‌جوید. پس یک تحلیل و نقد ادبی نیازمند سه مؤلفه نظریه، منهج و اصطلاحات خاص آن می‌باشد (فضل، ۲۰۰۲: ۱۱-۱۴). در دنباله‌های مبحث، به تفاوت‌های موجود میان "مذهب" و "منهج" پرداخته شده است؛ اینکه "مذهب" با ایدئولوژی در ارتباط و به دشواری قابل تغییر است اما "منهج" بر مفاهیمی عقلانی و منطقی استوار است و ممکن است تغییری و یا تحولی در آن حادث شود و از این رو نویسنده، استفاده از مصطلح "منهج" را برای رویکردهای نقدی صحیح‌تر می‌داند (فضل، ۲۰۰۲: ۱۷-۱۸).

در فصل نخست از مبحث دوم "المناهج التاريخية"، نویسنده از "منهج تاریخی" به عنوان نخستین منهج نقدی دوره معاصر یاد می‌کند و از دو نمود عمده این منهج سخن می‌گوید نخست: آگاهی یافتن انسان نسبت به زمان و تاریخ است که ظهورش را در مکتب رمانتیسم شاهد هستیم و همین امر موجب شد که ادبای این مکتب در صدد مستندسازی آثار ادبی و مرتب‌سازی زمانی و تاریخی آن برآیند (فضل، ۲۰۰۲: ۲۵-۲۸) تا اینکه در پایان قرن ۱۹ میلادی، با ظهور جنبش مارکسیستی اعتقاد بر این شد که ادبیات و هنر الزاما باید بر پایه تصورات تاریخی استوار باشد اما با مطرح شدن نظریه نقدی واقع‌گرایانه آگزیستانسیالیست‌ها پس از پایان جنگ جهانی دوم، این الزام قدری رنگ باخت و در مقابل بر اساس دو مؤلفه میزان آزادی و تعهد ادیب و یا هنرمند در قبال واقعیت‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، ارتباط او با جریان‌های زندگی تعیین می‌شد (فضل، ۲۰۰۲: ۳۳-۳۴). گرایش دوم که با طرح نظریه‌های "تین" و "لانسون" در اواخر قرن نوزدهم نمود می‌یابد و نویسنده به تفصیل درباره آن سخن می‌گوید (فضل، ۲۰۰۲: ۳۵-۳۶) به ویژه اینکه او از لانسون به عنوان تأثیرگذارترین استاد در نقد عربی نوین یاد می‌کند و از شخصیت‌های

چشم‌اندازی از رویکردهای نقد نوین؛ بررسی و نقد کتاب ... ۲۳۷

بارزی چون طه حسین و محمد مندور به عنوان پیروان مکتب تاریخی او نام می برد(فضل، ۲۰۰۲م:۳۶).

صلاح فضل، در فصل دوم از مناهج تاریخی به زایش نقد اجتماعی از بطن اندیشه تاریخی اشاره کرده و به تفصیل درباره منهج اجتماعی که بر دو قسم است به تحلیل می پردازد: "علم جامعه شناسی ادبیات" که پدیده های ادبی همچون پدیده های اجتماعی را، به لحاظ کمیّت و آماری مورد تحلیل و بررسی قرار می دهد و مؤسس آن اسکارپیت است(فضل، ۲۰۰۲م:۴۹-۵۱) و قسم دوم "مکتب دیالکتیک (تضاد)" که ریشه های این جریان به هگل باز می گردد و نظریه پرداز واقعی آن "جورج لوکاج"، به بررسی ارتباط میان ادبیات و جامعه می پردازد؛ بر این اساس که ادبیات، انعکاس و نمود واقعی زندگی است، پیرو او "لوسین گلدمن" آثار ادبی را نمودی از آگاهیهای طبقاتی گروهها و جوامع متعدد می داند و به اعتقاد او تفاوت این آثار با یکدیگر در ساختارهای تکوینی آنها و ایدئولوژیهای پدیدآورندگان آنهاست.(فضل، ۲۰۰۲م: ۵۶-۵۹).

در زمینه پژوهشهای کاربردی که بر اساس منهج اجتماعی در زبان و ادبیات عربی انجام شده است به کتاب "ظاهرة الغزل العذری فی العصر الأموی" از طاهر لیب و نیز اثری تحلیلی از "محمد بنیس" شاعرو ناقد غربی درباره ارتباط میان شعر عربی معاصر و پدیده های جامعه شناختی در کشورهای عربی به ویژه کشور مغرب اشاره شده است. در پایان این مبحث، نویسنده از "علم جامعه شناسی متن" که پیر زیما پایه گذار آن است و به عنوان آخرین و جدیدترین جریان جامعه شناسی ادبیات که از دستاوردهای علمی متن و جامعه شناسی بهره گرفته نام می برد. این جریان بر مؤلفه "زبان" به عنوان دستمایه ادبیات و رابط میان ادبیات و جهان خارج تاکید می کند. ضمن اینکه صلاح فضل برتریها و مزایای این نظریه را در مقایسه با دیگر نظریه های جامعه شناختی ادبی بر می شمرد و از این نظریه به عنوان حلقه پایانی زنجیره رویکردهای جامعه شناسی ادبیات نام می برد(فضل، ۲۰۰۲م:۶۲-۶۳).

در ادامه بررسی و تحلیل رویکردهای تاریخی، نویسنده به منهج نفسی (روانشناسی) اشاره می کند؛ اینکه رویکرد روانشناسی تا حدود چندانی زیر مجموعه مناهج تاریخی قرار می گیرد زیرا به اعتقاد او، این رویکرد، پس از گذر از مرحله تاریخی به ساختارگرایی و پس‌ساختارگرایی نیز ورود می کند(فضل، ۲۰۰۲م:۶۵)، شروع شکل گیری علمی و منظم این منهج با تألیفات فروید کلید خورد؛ آنجا که او بین ضمیر خودآگاه و ضمیر ناخودآگاه انسان تمایز قائل شد و به این باور رسید که ضمیر ناخودآگاه در ادبیات و هنر تاثیرگذار است تا

جایی که او در تحلیل روانشناختی، از بسیاری از مقوله‌ها و اصطلاحات تاریخ ادبیات گرت‌ه برداری کرد و بر تعدادی از عقده‌های روحی روانی، نامهای شخصیت‌های ادبی را اطلاق کرد مانند عقده "ادیپ". (فضل، ۲۰۰۲: ۶۶-۷۱)

نویسنده در مبحث سوم کتاب، مشتمل بر شش فصل، به رویکردهای نقدی نوین می‌پردازد و مبحث خود را با رویکرد ساختارگرایی که که توسط فردینان دو سوسور زبان‌شناسی سوئیسی بیان شد آغاز می‌کند. یکی از مهمترین دستاوردهای این نظریه تمایز میان زبان و گفتار است ضمن اینکه توصیفی که سوسور از «نشانه» به معنای رابطه میان دال و مدلول ارائه داد، خود مبنای دانش جدید «نشانه‌شناسی» قرار گرفت (فضل، ۲۰۰۲: ۸۵-۸۷). در ادامه، نویسنده به شرح تلاش‌های "رومان یاکوبسون" در راستای توسعه اندیشه‌های دو سوسور می‌پردازد و اینکه او موفق شد نظریه‌ای فراگیر از نقش‌های زبان در هر رخداد زبانی ارائه دهد که بر اساس شش عنصر سازنده - فرستنده، گیرنده، پیام، تماس، کُد یا مجموعه‌ای از رمزگان و علائم و سرانجام زمینه - شش کارکرد ایفا می‌کنند که مهمترین آنها کارکرد ادبی پیام است که کارکرد مسلط و تعیین‌کننده آن است (همان، ۹۲).

کارکرد ادبی پیام یاکوبسون، مورد توجه و اهتمام ساختارگرایان واقع شد؛ چرا که آنان مستقیماً به تحلیل ارتباط موجود میان آثار ادبی و واقعیت‌های زندگی نمی‌پرداختند بلکه اثر ادبی را صرف‌نظر از پدیدآورنده آن مورد بررسی قرار داده و علم زبان‌شناسی را اساس این نظریه و منشأ اصطلاحات مهمی مانند "ساختار" تلقی می‌کردند (فضل، ۲۰۰۲: ۹۳-۹۵). شیوه آنان در تحلیل ساختارگرایانه اثر ادبی به این صورت است که اثر را به عنوان شبکه‌ای از عناصر که در ارتباط متقابل با یکدیگر هستند و این روابط، تابع قواعد همنشینی و جانشینی، صورت‌های جدید و گوناگونی به خود می‌گیرند و در عین حال کلیت یک ساخت واحد و ثابت را حفظ می‌کنند مورد تحلیل قرار می‌دهند تا سرانجام موفق به کشف دالها و مدلولهای اساسی متن و ارتباطات موجود میان آنها شوند (فضل، ۲۰۰۲: ۹۶-۹۷). شعار "مرگ مؤلف" که توسط ساختارگرایان سر داده شد از آن جهت بود که حد فاصلی میان نقد ساختارگرایی با نقد اجتماعی و روانشناسی قرار داده و بر این مهم تأکید شود که محور توجه و بررسی ساختارگرایان متن است و بس (فضل، ۲۰۰۲: ۹۸).

در فصل دوم سخن از رویکرد اسلوب‌شناسی به میان آورده می‌شود؛ اینکه رویکرد اسلوب‌شناسی در برخی موارد با رویکرد ساختارگرایانه شباهت و در برخی موارد تمایز دارد چرا که اسلوب‌شناسی از همان عواملی که در ایجاد و شکل‌گیری ساختارگرایی

نقش داشته تاثیر پذیرفته است، از این رو به نوعی شاهد ارتباط میان بعد زبان‌شناسی متن از یک سوی و تحلیل اسلوب‌های بیانی متن از سوی دیگر هستیم (فضل، ۲۰۰۲: ۱۰۹). در فصل سوم از رویکردهای نقدی نوین نویسنده به منهج نشانه‌شناسی می‌پردازد و آن را از جمله شیوه‌های نقدی پساساختارگرایی بر می‌شمارد هر چند که آغاز شکل‌گیری آن تا حدودی همزمان با رویکرد ساختارگرایی بوده است. به اعتقاد او، ناقدان و پژوهشگران این حوزه، درباره مصطلح خاص رویکرد نشانه‌شناسی سه‌گرایش متفاوت دارند؛ "السیمیوطیقا"، "السیمائیة" و "السیمولوجیا" و برای هر یک دلایلی خاص خود را مطرح می‌کنند که البته نویسنده، مصطلح سوم "السیمیولوجیا" را به جهت همخوانی آن با فرهنگی عربی معاصر و نیز متمایز شدن از ادب عربی قدیم و ... بر سایر ترجیح داده و استفاده از این مصطلح را به جای دیگر مصطلحات، برای مخاطبان بهتر و آسانتر می‌داند، هر چند که اکثریت ناقدان غربی بر مصطلح "سیمیا" اتفاق نظر دارند (فضل، ۲۰۰۲: ص ۱۲۱-۱۲۲)

نویسنده جهت تکمیل مباحث خود درباره دیدگاهها و نگرشهای نقدی مرتبط با پساساختارگرایی دو فصل پایانی از قسمت دوم کتاب را به نظریه‌های تفکیک، و نظریه دریافت، خوانش و تاویل یا هرمنوتیک اختصاص می‌دهد و بر نقش برجسته خواننده متن در خوانش و تاویل متن تأکید می‌کند ضمن اینکه متذکر این نکته می‌شود که ساختارگرایی حقیقت را در پس یا درون متن جستجو می‌کند اما پساساختارگرایی به رابطه دو سویه میان خواننده و متن به مثابه فرایند تولیدی تأکید می‌ورزد و به عبارتی قرائت منفعل، تبدیل به کنش می‌شود (فضل، ۲۰۰۲: ۱۵۴-۱۵۵). در مبحث پایانی کتاب تحت عنوان "القرن الذهبی للنقد الأدبی" یا قرن طلایی نقد ادبی، دو عصر طلایی نقد ادبی عربی را قرن چهارم هجری و قرن بیستم میلادی می‌داند؛ از آن جهت که در این دو قرن تعداد ناقدان و تألیفات نقدی بیشتر از زمانهای دیگر بوده است (فضل، ۲۰۰۲: ۱۷۶). سپس به نسل اساتید و ناقدان ادب و ناقدان معاصر عربی می‌پردازد و از گروهی از اساتید اواخر قرن نوزدهم که طلیعه داران نقد معاصر در کشورهای عربی هستند یاد می‌کند امثال طه حسین، عباس محمد عقاد، میخائیل نعیمه سپس نسل دوم یا نسل میانه ناقدان اوایل قرن بیستم، که در رأس آنها محمد مندور و حسین مروه قرار دارد و سرانجام نسل سوم که اکثریت آنها در اواسط قرن بیستم متولد شده‌اند و عمده فعالیت‌های آنان در زمینه نقد ساختارگرایی و پساساختارگرایی است و در مراکز و محافل نقدی مصر، شام، و از شمال آفریقا تا کشورهای خلیج فارس پراکنده هستند مانند جابر عصفور، محمد بنیس، کمال ابودییب و صلاح فضل (نویسنده کتاب) (فضل، ۲۰۰۲: ۱۷۹-۲۰۲).

۳. تحلیل کیفی کتاب *مناهج النقد المعاصر*

تحلیل کیفی که به کنکاش نقاط قوت و ضعف شکلی و محتوایی اثر مذکور می‌پردازد مشتمل بر موارد زیر است:

۳-۱ نقاط قوت شکلی

نقاط قوت کتاب به لحاظ شکلی و ظاهری عبارتند از اینکه:

✳ نگارش عنوان کتاب و نام نویسنده در کادر مشکی، با خط درشت و به رنگ سفید کاملاً نمایان و مشهود است به طوری که توجه خواننده را کاملاً به خود جلب می‌کند.

✳ طرح روی جلد با موضوع کتاب هماهنگ بوده و عبارت است از خطوط نامنظم و پراکنده به رنگ آبی پررنگ که در برخی موارد به یکدیگر متصل شده و در مواردی دیگر کاملاً منقطع است که این طرح شاید گویای فراوانی نظریات و روشهای علمی نقدی است که در برخی موارد با یکدیگر تداخل دارند و در مواردی دیگر کاملاً متفاوت و مابین با یکدیگر هستند.

✳ فهرست کتاب کاملاً با نحوه چیدمان مطالب فصول کتاب همخوانی دارد.

✳ صفحه پشت جلد کتاب حاوی بخشی از مهمترین مباحث پیشگفتار کتاب است که به رسالت نقد معاصر در کشورهای عربی اشاره می‌کند و مخاطب با نگاهی گذارا به ظاهر کتاب در می‌یابد که این کتاب بیش از آنکه انبوهی از فرضیه‌ها و نظریه‌های سنگین و ثقیل الفهم را به مخاطب ارائه دهد می‌کوشد کاربرد رویکردهای مهم نقدی در حوزه‌های مختلف، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی را به مخاطبانش بیاموزد.

✳ اشاره مختصر به منابع مرتبط با هر فصل در پایان آن فصل، تصویری کلی و سهل الوصول از مباحث هر فصل و هر رویکرد در اختیار خواننده قرار می‌دهد.

۳-۲ نقاط قوت محتوایی

نقاط قوت کتاب به لحاظ محتوایی عبارتند از:

✳ تبیین هدف و روش نویسنده در تالیف این کتاب؛ که در پیشگفتار کتاب تحت عنوان " هذا الكتاب " به تفصیل آمده است و نویسنده در آن به صراحت و متواضعانه اعلام کرده که او در تالیف این کتاب به شیوه نگارش طه حسین و محمد مندور تأسی کرده است.

✳ تقسیم بندی مناهج نقدی معاصر بر اساس "المناهج التاريخية" و "المناهج الحدائیه" شیوه‌ی متفاوتی است که دکتر صلاح فضل در تألیف کتاب *مناهج النقد المعاصر* در پیش گرفته؛ او منهج تاریخی، اجتماعی و روانشناسی را زیر مجموعه مناهج تاریخی قرار داده؛

این در حالی است که در کتابهای نقدی دیگر مانند "اتجاهات نقدیه حدیثه و معاصره" نقد اجتماعی و نقد روانشناسی نیز در کنار دیگر رویکردهای نقدی نوین آمده است (و یا در کتاب "آفاق نقد عربی معاصر" شاهد تقسیم بندی زیر هستیم:

۱. الدراسات التاريخية للأدب (المرحلة اللانسونية)

۲. دراسة المضامين و أبعادها الايدئولوجية (الواقعية)

۳. التركيز على الأشكال و نظريات التأويل (البنوية و ما بعدها) (يقطين، ۲۰۰۳: ص ۲۱)

استفاده کافی و ضروری از مصطلحات علم نقد؛ به طوری که فهم برخی از مباحث نقدی را که در برخی موارد به جهت پرطمطراق بودن اصطلاحات و واژگان خاص آن رویکرد، برای خواننده دشوار می نماید آسانتر می کند و حتی به گونه ای هست که خواننده غیر متخصص در حوزه نقد هم می تواند تا حدودی از مباحث این کتاب نیز بهره مند شود؛ مصطلحاتی مانند "الوعي الجماعي" "البنية الدلالية" "رؤية العالم" در مبحث سوسیولوجیا الأدب (فضل، صص ۵۸ و ۶۱) "الذكاء الاصطناعي"، "علم النفس البنيوي" در المنهج النفسي (همان، صص ۷۷ و ۷۹) و ... که نویسنده به مقتضای مباحث هر فصل، به شرح و تبیین برخی از مهمترین و رایج ترین مصطلحات مرتبط با آن فصل، در خلال مباحث می پردازد

تبیین دقیق و عالمانه مصطلحات نقدی از لابلای مباحث مختص هر رویکرد نقدی؛ به طوری که خواننده، با هر مصطلح در ارتباط با متن و به مقتضای موضوع مرتبط با آن مواجه می شود و اینچنین فهم و هضم مسأله برای او به مراتب بهتر و بیشتر از زمانی است که مصطلح مستقل از متن تعریف و تبیین شود.

ایجاز گویی و عدم اطناب در توضیح بیشتر رویکردها، مانع از ایجاد احساس ملالت و کسالت در خواننده شده و او را در جهت فهم هر چه بهتر مباحث کتاب ترغیب می کند.

ذکر پیشینه هر رویکرد نقدی در آغاز هر مبحث؛ از آنجا که هیچ رویکرد و یا نظریه ای نقدی محصولی آنی نیست بلکه تابع شرایط فکری، علمی، و تاریخی خاصی است که در یک دوره و یا دوره های زمانی به تدریج موجب ظهور و تکامل آن رویکرد و یا نظریه می شود بنابراین اشاره به پیشینه آن ضرورت می یابد.

اشاره به وجوه تداخل و تخارج برخی رویکردها با یکدیگر؛ از آنجا که رویکردهای نقدی کاملاً از یکدیگر مستقل نبوده بلکه در برخی موارد با هم تلاقی یافته و در برخی موارد دیگر با یکدیگر اختلاف دارند، اشاره به وجوه تداخل و تخارج برخی رویکردها با یکدیگر موجب می شود خواننده، آنها را در ارتباط با یکدیگر درک و تحلیل کند.

* عدم تأکید بر برخی از تئوریهای نقدی که گاهاً خشک و ناکارآمد به نظر می‌رسد؛ نویسنده محترم این اثر کوشیده حتی الامکان از برخی از نظریه‌ها و تئوریهای نقدی که چندان کاربردی نبوده و در حیطه تئوری باقی مانده و از آن فراتر نرفته اجتناب کند و بیشتر به تئوریه‌ها و رویکردهایی که قابلیت تطبیق را دارند بپردازد.

* بومی سازی متن اثر؛ از آنجا که خاستگاه اکثریت قریب به اتفاق رویکردهای نقدی کشورهای غربی است اما نویسنده این کتاب، به موازات بررسی و تحلیل رویکردهای نقدی، از فعالیتها و پژوهشهای ناقدان عربی در این حوزه نیز غفلت نکرده و حتی الامکان رویکردهای غربی را با فرهنگ عربی در هم آمیخته است.

* اشاره صریح به برخی از برجسته ترین پژوهشهای کاربردی براساس رویکردهای نقدی؛ که توسط پژوهشگران و ناقدان این حوزه، در کشورهای عربی به ویژه مصر صورت گرفته است.

* تبیین سیر تحولی هر رویکرد نقدی؛ نحوه شکل گیری، رشد و تکامل هر رویکرد را در بستر زمان مورد اهتمام خود قرار می‌دهد و چشم اندازی وسیع و کامل از آن را در ذهن خواننده می‌آفریند.

* نتیجه گیری و جمع بندی اجمالی از برخی از مباحث نقدی؛ که مانع از انباشته شدن نامنظم اطلاعات خرد و کلان نقدی در ذهن مخاطب می‌شود.

* عدم ارجاع به منابع و استنادهای بی‌دری؛ که مانع از بروز برخی گسستگی‌های داخل متنی شده است.

* عدم سوگیریها و جانبداری‌های غیر علمی؛ این کتاب هیچ رویکرد نقدی را نه متعصبانه مورد دفاع قرار داده و نه متعصبانه مردود شناخته بلکه به شیوه کاملاً علمی و بدون جانبداریهای غیر علمی، هر رویکردی را مورد نقد و تحلیل قرار داده است

* توجه و اهتمام ویژه نویسنده به پارامتر خواننده (گیرنده) و بررسی جایگاه آن در اکثر رویکردها به عنوان یکی از ارکان اصلی الگوی ارتباطی رومان یا کوبسن که در هر ارتباط کلامی، شش عنصر فرستنده، گیرنده، پیام، زمینه، رمز و تماس را دخیل می‌داند.

* قابل استفاده بودن مباحث کتاب برای متخصصان و غیر متخصصان حوزه نقد؛ مباحث کتاب به گونه ای تنظیم و تألیف شده است که به نوعی برای همه علاقمندان و پژوهشگران این حوزه سودمند بوده و هر کسی به قدر وسع خود از این کتاب برخوردار می‌شود.

* نظم منطقی و انسجام مطالب در بیشتر فصول این کتاب مشهود است مثلاً پیشینه، پیدایش و تطور هر رویکردی نقدی بر اساس تسلسل زمانی مورد بحث و بررسی قرار

چشم‌اندازی از رویکردهای نقد نوین؛ بررسی و نقد کتاب ... ۲۴۳

داده شده ضمن آنکه در صورت ارتباط میان هر رویکرد با رویکرد دیگر، وجوه مشابهت و اختلاف میان آن دو به خوبی تبیین شده است که موجب شده چارچوبی کلی از هر رویکرد در ذهن خواننده تصویر شود مانند دو رویکرد "المنهج البنیوی" و "المنهج الأسلوبی".

۳-۳ نقاط ضعف شکلی

نقاط ضعف کتاب مناهج النقد المعاصر به لحاظ شکلی و ظاهری عبارتند از:
* عدم هماهنگی دقیق عنوان آورده شده بر روی جلد کتاب (مناهج النقد المعاصر) با عناوین دیگر؛ که در صفحه اول (مناهج النقد المعاصر و مصطلحاته) و شناسنامه کتاب (تجلیات ادبیه.. مناهج النقد المعاصر) ذکر شده که البته در تحلیل این اثر، عنوان روی جلد معیار قرار گرفته است.

* عدم هماهنگی الگوی چیدمان مباحث و فصول درج شده در فهرست کتاب؛ قسمت سوم یا پایانی کتاب که "القرن الذهبي للنقد الأدبی" نام نهاده شده و مشتمل بر سه عنوان است - جیل الأساتذة، نقاد الأدب، نقاد الحدائثة - و برخلاف عنوانهای سابق تحت هیچ فصلی قرار داده نشده است.

* عدم هماهنگی تعداد صفحات بخش سوم کتاب با دو بخش سابق؛ تعداد صفحات این بخش از بیست صفحه تجاوز نمی‌کند، این در حالی است که تعداد صفحات بخش دوم بالغ بر هشتاد صفحه و تعداد صفحات فصل اول حدود چهل صفحه می‌باشد که شاید خود گویای آن باشد که قسمت پایانی کتاب مستقل از فصلهای دیگر کتاب بوده و بیشتر شبیه مقاله ای است که ضمیمه مباحث پیشین شده است. این تقسیم بندی به لحاظ آکادمیک، چندان صحیح و علمی نبوده و بهتر آن بود که ترتیب مطالب کتاب به شکلی قرار داده می‌شد که تعداد صفحات هر بخش از کتاب با بخشهای دیگر تا حدودی هماهنگی داشته باشد و تقسیم بندی و عنوان بندی بخشها و فصول از الگوی یکسانی تبعیت کند.

* وجود خطاهای تایپی و نگارشی فراوان در کتاب که در برخی موارد فهم مباحث را دشوار می‌نماید و یکی از بارزترین آنها در نگاه اول عنوان بخش نخست کتاب، صفحه ۲۳ است که به جای منظومه المناهج التاريخية، به اشتباه منظومة المناهج الحدائثة نوشته شده است و از لابلای متن کتاب به عنوان مثال، فقط در سه صفحه ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۶۸ برخی از خطاهای تایپی زیر قابل ذکر هستند: ص ۱۶۸: «المکتوبية» به جای «المکتوبية»، «ثم» به جای «تم»، «العلاقة» به جای «العلامة»، صفحه ۱۶۳ «مجرداً» به جای «مجرباً»

«متحررة» به جای «متحوّلة»، «یتجه» به جای «ینتجه»، و صفحه ۱۶۹ «یوسع» به جای «یوسع» و... که در موارد بسیاری فهم متن را دشوار می‌سازد.

* نوع خط و فرمت حروف چینی کتاب بسیار درشت بوده و چندان شکیل و باب میل خواننده نمی‌باشد و به لحاظ ظاهری شاید چندان خواننده را به مطالعه کتاب ترغیب نکند.

* عدم صفحه آرایی مطلوب و عدم عنوان بندی صفحات

* عدم اهتمام کافی نویسنده به قواعد و اصول نگارشی و سجاوندی کتاب بر اساس اصول نگارش و رسم الخط عربی، که موجب شده خواننده در موارد بسیاری در فهم جزئیات با مشکل مواجه شود به عنوان مثال در پاراگراف دوم صفحه ۱۴۶: «فهو يؤكد على أنّ دراسة الأدب ليست العلوم الطبيعية فهو يؤكد على أنّ دراسة الأدب ليست عملية تنطوي على تراكم تدريجي للحقائق والشواهد التي يقررها كل جيل من الأجيال المتعاقبة للمعرفة و حقيقة الأدب أنّ التطور تشخصه قفزات نوعية و مراحل من» در این چند سطر ملاحظه می‌شود که به دلیل عدم استفاده از ویرگول بین المعرفة و حقیقه الأدب چنین برداشت می‌شود که کلمه دوم معطوف به کلمه اول است و همین امر موجب می‌شود خواننده چندین و چند بار جمله را از آغاز تا پایان با تأمل بیشتر و بیشتر بخواند تا شاید منظور نویسنده را کما بیش و نه با قطعیت کامل دریابد.

* عدم توجه به اصول نگارش صحیح عربی که در متن این اثر کاملاً مشهود است مانند استفاده از «ی» به جای «ی» در مواردی که الف مقصوره بر روی «ی» قرار نمی‌گیرد که در عبارت مذکور به عنوان مثال می‌توان به «تنطوي»، «التي» اشاره داشت و دیگر اینکه در متن این اثر در مجموع به علامت تشدید هیچ وقعی نهاده نشده بالاخص اینکه میان «أن» و «أنّ» نیز هیچ تفاوتی قائل نشده است مثلاً در عبارت مذکور «على أن» به جای «على أنّ» نوشته شده است یا در این عبارت صفحه ۱۶۹ «و يمكن أن نخلص من كل ذلك إلى أن مفاهيم» به جای «إلى أن» باید «إلى أنّ» آورده می‌شد و یا «أما» که «اما» نوشته شده است.

* عدم رعایت پاراگراف بندی صحیح متن موجب شده ابهاماتی در فهم موضوع و محتوا ایجاد شود برای نمونه در پاراگراف دوم صفحه ۱۶۸ «... يمثل تحدياً للمحلل و اختباراً لاستراتيجية . و هناك سمة للنص الأدبي» ظاهر و محتوای کلام اقتضا می‌کند که از «و هناك» آغاز پاراگراف بعد باشد اما متأسفانه چنین اتفاقی نیفتاده است و مشاهده می‌شود که چندین مطلب کاملاً از هم متفاوت در یک پاراگراف یا بند آمده اند. این در حالی است که «پاراگراف نقش فصل بندی های ریز ولی بدون تیتراژ دارد. ما نمی‌توانیم در

یک مقاله ده صفحه ای ، دویست تیر داشته باشیم حال آنکه در واقع داریم! به واقع ممکن است در این ده صفحه ، به دویست موضوع پرداخته باشیم ، البته نه دویست موضوع پراکنده بلکه موضوعات مرتبط به هم . اگر بخواهیم برای تک تک آنها تیر درج کنیم نازیبا ، وقت گیر و اسباب زحمت خواهد بود ، علاوه بر اینکه مرسوم نیز نیست» (پاکتچی، ۱۳۹۱، ص ۱۰۸)

۳-۴ نقاط ضعف محتوایی

* عدم استفاده نویسنده کتاب از نمونه های تطبیقی مرتبط با هر رویکرد نقدی؛ جهت توضیح و تبیین هر چه بیشتر اصول و قواعد عملی آن رویکرد.

* عدم تصریح به معادل انگلیسی مصطلحات نقدی واسامی غیر معرب ناقدان و نظریه پردازان در پاورقی و یا پا نوشت کتاب ؛ که به صورت معرب در داخل متن آورده شده است - .

* عدم وجود ارجاعات و مستندسازی مرتبط با مباحث کتاب و توجه نکردن به اصل منبع دهی علمی؛ «بخش عمده ای از ارزش و اعتبار تحقیق در گرو این است که سند مطالبی که در آن مطرح می شود ذکر شود. خصوصیت کار تحقیقی این است که هر مطلبی ذکر شده، سندش ارائه شود... پس ذکر آدرس دقیق مأخذ مورد استفاده، ارزش سندی و علمی کار ما را بالا می برد به نحوی که کار ما قابل نقد خواهد بود . اگر از منابعی استفاده کنیم و حتی کار خود را به نحو اکمل انجام دهیم اما مأخذ گفتار خود را بیان نکنیم عملاً می گویند: این کار قابل نقد نیست و نمی توانیم بگوییم که این نظرات را باید پذیرفت . از کجا بدانیم این حرف ها واقعا در فلان مأخذ آمده یا نه؟» (پاکتچی، ۱۳۹۱، ش: ۱۴۰ و ۱۴۳)

* عدم وجود فهرست اشخاص ، فهرست مصطلحات رویکردهای نقدی و فهرست منابع کتاب؛ که با فهرستی که نویسنده در پایان هر فصل از مهمترین منابع هر رویکرد آورده است متفاوت باشد بلکه به طور کامل و متمرکز همه منابع و مراجع مورد استفاده کتاب را در پایان کتاب ذکر کند .

* با وجود اینکه قلم نویسنده در این کتاب تا حدودی رسا و قابل فهم است و به استناد سخن وی در مقدمه کتاب ، سعی شده استفاده از مصطلحات خاص نقدی که موجب ثقیل شدن فهم متن اثر می شود به حداقل برسد (فضل، ص ۶) ، اما با همه این احوال ، مؤلفه روان و رسا بودن اثر با فراز و فرودهایی نیز همراه بوده مثلاً به نظر می رسد که قلم نویسنده در فصل مرتبط با " المناهج التاريخية " گویا تر و شیواتر از رویکردهای نقدی جدید در

فصل « المناهج الحدائیه » است به طوری که فهم مطالب فصل دوم در برخی موارد بسیار دشوار می‌نماید. شایان ذکر است که اسلوب ایجاز گونه و اشاره وار نویسنده به برخی از موضوعات و رویکردهای نقدی نوین، تا حدودی فهم صحیح و دقیق مطالب را تحت الشعاع خود قرار داده است.

۴. نتیجه‌گیری

از نقد و بررسی کتاب مناهج النقد المعاصر نتایج زیر حاصل آمد :

- کتاب مناهج النقد المعاصر با برخورداری از ویژگیهای مثبت منحصر به فردش، ثمره پژوهشها و مطالعات ناقدی بنام مصری دکتر صلاح فضل است که از طریق این کتاب و آثار دیگرش می‌کوشد رویکردهای نقدی را از اسارت نظریه‌ها و تئوریهای سنگین و گاه ناکارآمد برهاند، و مسیر آن را از محافل علمی تخصصی محض، به محافل عمومی ترو حتی به بطن اجتماع و فراگیر و کاربردی در حوزه‌های اجتماعی و سیاسی کشورهای عربی هموار سازد و سعی بر آن دارد تا نقد را به زبانی شیوا و شیوه‌ای آسان و لو غیر آکادمیک، به دانشجویان و مشتاقان علم نقد بفهماند. که از نقطه نظر این جستار، نویسنده تا حدود زیادی موفق عمل کرده است.

- نویسنده با اینکه بر این باور است که نقد هم علم است و هم فن اما خود در تالیف این اثر نقدی کمتر از شیوه‌های علمی و آکادمیک برای معرفی رویکردهای نقدی بهره‌جسته است؛ شیوه‌هایی که او را ملزم به رعایت کردن مواردی می‌کند مانند: استناد دهی محتوای کتاب، فهرست منابع و مراجع و رعایت علائم سجاوندی و... این شیوه، علمی و آکادمیک نبوده هر چند که در مقدمه کتاب به انتخاب آگاهانه این شیوه از سوی نویسنده اشاره شده تا جایی که حتی آن را به تبعیت از شیوه نگارش طه حسین و محمد مندور، "نگارش شفاهی" نام نهاده و علت‌گزینش آن را استقبال و استفادهبیشتر خوانندگان عرب از این شیوه بیان می‌کند.

- برخی از کاستیهایی که به جهت عدم رعایت شیوه آکادمیک مرسوم در این کتاب به چشم می‌خورد شاید از این جهت قابل اغماض است که نویسنده، با توجه به اینکه کتاب " مناهج النقد المعاصر" را از مجموع سمینارها و سخنرانی‌هایی که در جمع دانشجویان تحصیلات تکمیلی ارائه داده تألیف کرده است و به ادعای خود او در مقدمه کتاب، این شیوه "نگارش شفاهی" که برای تألیف این کتاب برگزیده است بیش از شیوه‌های مستند و آکادمیک برای خوانندگان عرب کارآمد و مؤثر می‌باشد، از این رو خواننده محور

نامیدن این کتاب چندان دور از ذهن نمی‌نماید چرا که او بیش از هر چیز به مطالبات خوانندگان خود اهتمام داشته و فهم صحیح، ساده و سهل‌الوصول محتوای نقدی بیش از هر چیز دیگر برای او اهمیت داشته است.

- شیوه انتخابی نویسنده برای تألیف این کتاب که به تأسی از طه حسین و محمد مندور، دو تن از اساتید و ناقدان معروف زبان و ادبیات عربی صورت گرفته و مبحث پایانی کتاب که به نقد عربی اختصاص داده شده و نیز اشارات کتاب به مهمترین پژوهشها و آثار عربی که در ارتباط با رویکردهای نقدی نوین انجام پذیرفته همه گویای این واقعیت است که روح نقد عربی بر این کتاب حاکم است.

- توجه و اهتمام نویسنده به فعالیتها و تحولات نقدی در کشورهای عربی همگام با رویکردهای نقدی در کشورهای غربی ستودنی است به ویژه اینکه نویسنده مبحث مجزایی (القرن الذهبی للنقد الأدبی) را نیز به وضعیت نقد در کشورهای عربی اختصاص داده است.

- نویسنده به قدر ضرورت و بر حسب مقتضا به مهمترین مصطلحات رایج در هر رویکرد مانند "الوعی الجماعی" "البنیة الدلالية" "رؤية العالم" "الذکاء الاصطناعی"، "علم النفس البنیوی" و.. اشاره کرده و به مقتضای مباحث هر فصل، به شرح و تبیین برخی از مهمترین و رایج ترین مصطلحات مرتبط با آن فصل، در خلال مباحث می‌پردازد، به طوری که فهم آن حتی برای خواننده غیر متخصص هم چندان دشوار نمی‌باشد.

- این کتاب با وجود اینکه در مواردی نارساییهایی دارد که البته تا حدودی طبیعی و غیر قابل اجتناب است اما با همه این احوال و به دلیل فزونتر بودن برتری‌ها بر کاستی‌ها، هایش و نقاط قوت بر نقاط ضعفش، منبع فرعی بسیار مناسبی برای دانشجویان ارشد و دکتری زبان و ادبیات عربی به شمار می‌آید.

پی‌نوشت

۱. هرگونه ارتباط زبانی از یک "پیام" تشکیل شده است که از سوی "فرستنده" برای "گیرنده" فرستاده میشود این ساده ترین شکل بیان است اما هر ارتباط موفق باید سه عنصر دیگر را نیز همراه داشته باشد: "تماس" به هر دو معنای جسمانی و فکری/ روانی؛ "گُذ" یا مجموعه‌ای از رمزگان و علائم؛ و سرانجام "زمینه" که در گستره آن می‌فهمید پیام چیست. هر یک از شش عنصر موجد کارکردی ویژه خویش است. البته اگر ما وجود این شش جنبه اصلی را در ارتباط و به ویژه ارتباط زبانی بپذیریم، آنگاه دشوار می‌توانیم پیامی بیابیم که صرفاً به یکی از این شش جنبه مرتبط شود. یاکوبسن کارکرد هر یک از عناصر ارتباطی را به دقت تشریح کرده و هر یک را به نامی خواننده است؛ او کارکرد فرستنده را "عاطفی"، کارکرد زمینه را "

ارجاعی"، کارکرد تماس را "کلامی"، کارکرد کُد را "فرازیبانی" کارکرد گوینده را "گوششی" و سرانجام کارکرد پیام را "ادبی" نامیده است (احمدی، ۱۳۷۵ش، صص ۶۵-۶۶)

کتاب‌نامه

احمدی، بابک (۱۳۷۵ش). ساختار و تأویل متن ۱؛ نشانه‌شناسی و ساختارگرایی، چاپ سوم، تهران: نشر مرکز.

برکات، وائل و غسان السید و نجاح هارون (۲۰۰۴م). اتجاهات نقدیة حديثة و معاصرة، منشورات جامعة دمشق.

پاکتچی، احمد (۱۳۹۱ش). روش تحقیق عمومی؛ با رویکرد علوم انسانی/اسلامی، چاپ اول، تهران: دانشگاه امام صادق.

الخلیل، «۲۰۰۶». لا يمكن للقيح أن يشرح الجمال:

(<http://www.alsahafasd.net/details.php?articleid=22158>,

فضل، صلاح (۲۰۰۲م). مناهج النقد المعاصر، ط ۱، القاهرة: ميريت للنشر و المعلومات.

فضل، صلاح (۱۹۹۲م). بلاغة الخطاب و علم النص، الكويت: عالم المعرفة.

گورین، ویلفرد (۱۳۸۸ش). درآمدی بر شیوه‌های نقد ادبی، مترجمین: فرح بخش، علیرضا؛ حیدری مقدم، چاپ اول، تهران: رهنما.

مارینی، مارسیل (۱۹۹۷م)، «النقد التحليلی النفسی»، عالم المعرفة، شماره ۲۲۱، از ۴۹-۹۴.

منتظری، آزاده و محمد خاقانی. منصوره زركوب (۱۳۹۱ش). «النقد الاجتماعي للأدب نشأته و تطوره»، مجله الإضاءات النقدية، شماره ۶، از ۱۵۱-۱۷۰.

نظر زاده، رسول (۱۳۸۲ش). «هر متن ناتمام است؛ سیری در پدیدارشناسی نظریه دریافت مخاطب»، مجله فارابی، شماره ۵۰، از ۱۷۳-۱۹۰.

یقطین، سعید؛ دراج، فیصل (۲۰۰۳م). آفاق نقد عربی معاصر، بیروت؛ دمشق: دار الفکر.